

نشست

در نشست‌های خبری ۲ روز اول جشنواره فیلم فجر چه گذشت؟

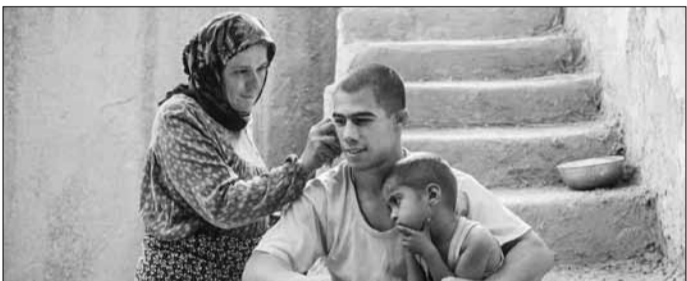
از کلاه‌های کیمیایی پسر نا اعتراض به کیفیت پایین آثار



نشست‌های پرسش و پاسخ فیلم‌های ۲ روز اول جشنواره فیلم فجر در شرایطی برگزار شد که اهالی رسانه نسبت به کیفیت پایین برخی آثار معترض بودند. به گزارش «وطن امروز»، بی‌نظمی ایجاد شده در نمایش نخستین سانس فیلم‌های جشنواره اسفند در سالن رسانه‌ها باعث اعتراض عوامل فیلم سینمایی «معکوس» شد. نشست خبری این فیلم سینمایی در شرایطی برگزار شد که پولاد کیمیایی نسبت به جایگاهی صورت گرفته در سانس نمایش فیلم خود معترض بود. او در جریان این نشست خبری با اعتراض با اتفاق رخ داده، گفت: «لان فیلم‌هایی در فجر حضور پیدا کرده‌اند که هنوز آماده نبودند، در حالی که ما از مدت‌ها پیش فیلم‌مان را تحویل داده‌ایم ولی سانس‌مان را هم بدون اجازه جای‌جا کردند. ما مظلوم مانده‌ایم؛ اگر نجات نشان می‌دهیم دلیل نمی‌شود که نمی‌فهمیم». فیلم «سال دوم دانشکده من» هم به کارگردانی رسول صدرعاملی دومین اثری بود که نشست آن در روز اول این جشنواره برگزار شد. صدرعاملی در این نشست با اشاره به محتوای این فیلم و رویکردی که او در ساخت این اثر داشته، اظهار کرد: «اینکه موضوع یک خطی باشد و اینکه به یک دغدغه منتهی اجتماعی نینداختن به این خاطر بود که از سینمای اجتماعی فاصله گرفتم و به سینمای انسانی رسیدم. فکر می‌کردم باید در میان این جهان خیانتکار از رفاهت حرف بزنیم و از دوست داشتنی که مبتنی بر رفاهت است». نشست خبری فیلم سینمایی «تختی» ساخته بهرام توکل‌آفرین آخرین برنامه روز اول نمایش فیلم‌ها در سالن رسانه‌ها بود. توکل‌آفرین در این نشست در پاسخ به سوالی در ارتباط با دلایل پرداختن به کودکی تختی در این فیلم گفت: ما می‌خواستیم به وجوه مختلف زندگی ایشان به صورت مفصل بپردازیم. ما متمرکز شدیم به بخشی که خود آقای تختی در دست نوشته‌های‌شان به آن اشاره کرده بودند و همچنین روایت‌هایی که از آنها شده بود. در ادامه سعید ملکان، تهیه‌کننده این اثر درباره واقعی بودن داستان فیلم بیان کرد: این‌طور نیست که فیلمسازان از پژوهش غافل شوند اما همه فیلم واقعیت است. حاشیه غالب این نشست آن بود که بازیگران رده‌های مختلف نسبی من مرحوم تختی به جای قرار گرفتن در کنار عوامل فیلم، در میان اهالی رسانه نشسته بودند اما در روز دوم «بنفشه آفریقای» نخستین اثری بود که نشست خبری آن در سالن رسانه‌های جشنواره فجر برگزار شد. در این نشست مونا زندگی حقیقی، کارگردان این اثر در توجیه دلایل انتخاب سوزهای منتهی برای فیلمش و کنار هم قرار دادن شوهر سابق یک زن با آن در خانه شوهر فعلی‌اش گریزی به موضوع «فضاوت نکردن» زد و گفت: «فکر می‌کنم نکته اینجاست که این زن و شوهر تلاش کرده‌اند با کمک هم و بدون قضاوت و با کنار گذاشتن برخی تعصبات، مسائلی که در گذشته برای‌شان پیش آمده را حل کنند».

«تیغ و ترمه» ساخته کیومرث پوراحمد فیلم دیگری بود که نشست آن در این روز برگزار شد. پوراحمد که در این نشست با انتقادهای فراوانی درباره کیفیت پایین اثرش روبه‌رو شده بود، در پاسخ به پرسشی نسبت به راضی بودن خودش از این فیلم گفت: «کودن ترین آدم‌ها هم وقتی فیلمی می‌سازند، فکر می‌کنند بهترین اثرشان را ساخته‌اند. وقتی من «گل بیخ» را ساختم فکر می‌کردم «خواهران غریب‌ها ۲» را ساختم اما وقتی واکنش‌ها را دیدم، فهمیدم فیلم مزخرفی ساختم ولی برای همه فیلم‌ها هم به یک اندازه انرژی می‌گذارم». «در خونگه» آخرین اثری بود که نشست خبری آن در روز دوم جشنواره فیلم فجر در پردیس ملت برگزار شد. سیاوش اسعدی، کارگردان این فیلم در ارتباط با رویکرد ضدجنگ این اثر گفت: «جنگ قطعاً چیز خوبی نیست. ما ضد جنگیم. قهرمان فیلم ۸ سال به ژاپن رفته است و این ۸ سال را می‌توان به جنگ ربط داد یا حتی به ۸ سالگی پسر من! حالا هر کسی می‌تواند این ۸ سال را به چیزی ربط بدهد. اسعدی درباره تقدیم کردن فیلمش به مسعود کیمیایی نیز گفت: «به خاطر بی‌مهری‌هایی که نسبت به آقای کیمیایی در این روزگار می‌شود، فکر می‌کردم باید فیلمی را به او تقدیم کنم، بنابراین با کسب اجازه از تهیه‌کننده، این کار را انجام دادم تا بگویم شیر، پیر هم که شود، شیر است. دوست دارم زمانی که زنده است، ببیند کسی فیلمش را به او پیشکش کرده است. می‌خواستم من نخستین نفر باشم، نه زمانی که دیگر در میان ما نیست».

گروه فرهنگ و هنر: زنگ اول جشنواره یا همان افتتاحیه پر از حاشیه‌های الکی آغاز شد، حاشیه‌هایی که گمان می‌رفت دیگر بعد از این جایی در مهم‌ترین رویداد سینمایی کشور نداشته باشد. با این وجود تغییر سانس اول روز اول به دلیل آماده نبودن فیلم «تختی» نگذاشت سی‌وهفتمین دوره جشنواره فجر آغازی بدون چالش را تجربه کند. هرچند گمان می‌رفت بعد از سال‌ها نخستین سانس جشنواره - فیلم تختی - برخلاف سال‌های پیش، فیلمی در خور و شایسته باشد اما انگار بنا نبود این رسم شکسته شود و «معکوس» پولاد کیمیایی به روی پرده رفت. فیلمی نه چندان قوی که نه به سینمای مسعود کیمیایی ارتباط داشت و نه مستقل از آن بود. البته تختی هم همه انتظارات را برآورده نکرد، با این وجود می‌توان آن را بهترین فیلم در ۲ روز اول جشنواره دانست. رسول صدرعاملی بعد از ۹ سال فیلم نساختن، اثر متوسطی را تولید کرد و «تیغ و ترمه» کیومرث پوراحمد همه را از شدت ضعف متحیر کرد! «بنفشه آفریقای» و «در خونگه» هم جزو آثار بشدت ضعیف این ۲ روز بودند. مستند «خانه‌های برای تو» و انیمیشن «آخرین داستان» هم به دلیل قرار گرفتن در سانس ویژه فیلم‌های انیمیشن و مستند چندان پراقبال نبودند.



محمد رضا کردلو: چند روزی از آغاز سی و هفتمین جشنواره فیلم فجر می‌گذرد؛ فیلم‌های آکران شده در ۲ روز اول جشنواره اما چگونه بودند؟ از منظر نقدهای مرسوم باید چندخطی درباره فیلم نوشت و درباره روایت، شرایط فنی و تصویربرداری و طراحی صحنه و گریم و... صحبت کرد. در این مطلب اما بنا داریم از زاویه یک سوال درباره فیلم‌ها صحبت کنیم: ما کجای این فیلم‌ها هستیم؟ آدم‌های معمولی در

معکوس احسان سالعی: بعضی آدم‌ها اصول استاد موقعیت خراب کردن هستند؛ حالا فرقی نمی‌کند این موقعیت در بازی‌های حساس تیم‌های و در شرایطی باشد که یک ملت در انتظار قهرمانی هستند مثل آن بلایی که کارلوس کی‌روش با بی‌برنامگی خود بر سر تیم ملی ایران آورد یا اینکه این موقعیت فرصت نفس کشیدن و زیستن در سایه پدری به نام مسعود کیمیایی باشد که بهترین موقعیت برای تجربه کردن و آموختن در حوزه سینماست. پولاد کیمیایی با ساخت نخستین فیلم سینمایی خود یعنی «معکوس» نشان داد تبحر و بی‌زبانی در خراب کردن یک موقعیت استثنایی دارد! فیلمسازی که سال‌ها در کنار مسعود کیمیایی زیسته و حالا فرصتی برای او فراهم شده تا به تهیه‌کنندگی این چهره بزرگ نخستین اثرش را کارگردانی کند؛ اما این فرصت ویژه را به بدترین شکل ممکن خراب می‌کند. «معکوس» فیلمی کسل‌کننده با قصه‌های اشوب که بشدت دیر شروع می‌شود؛ قصه‌های که تازه وقتی شروع می‌شود هم معلوم نیست اساساً قرار است به کجا برسد و منطق آن در ذهن مخاطب جفت‌وجور نمی‌شود؛ از یک طرف ما با شخصیت‌هایی روبه‌رو هستیم که برای به دست آوردن ۳۰۰ میلیون پول سر همه سرمایه خود (که ارزشی به مراتب بیشتر از آن دارد) قمار می‌کنند و از سوی دیگر یکی از همین شخصیت‌ها (کاراکتر ندا یا بازی لیلیا زارع) که یکی از افراد این گروه است، خود از توانایی مالی بالایی برخوردار است و اصلاً مشخص نیست چرا با وجود این شرایط، او ریسک

تو بیگانه خوانش، مخوانش پسر!



ورود به یک مسابقه خطرناک برای به دست آوردن ۳۰۰ میلیون پول و کمک به دوستانتش را می‌کند؛ مسابقه‌ای که جان او را تا سر حد مرگ به خطر می‌اندازد؛ کیمیایی حتی در بازی گرفتن از بازیگرانش نیز نتوانسته موفق ظاهر شود به شکلی که بازیگری پیشکسوت همچون اکبر زنگنه پور نیز در این فیلم یکی از ضعیف‌ترین بازی‌های کارنامه کاری خود را به نمایش می‌گذارد. موسیقی فیلم هم در برخی بخش‌ها تناسبی با فضای قصه ندارد به شکلی که مثلاً در سانس روایت ماجرای چگونگی جدا شدن پدر و مادر شخصیت اصلی قصه، به جای یک موسیقی عاطفی و درگیر کننده، موسیقی حال و هوای معماگونه روی کار قرار گرفته است. «معکوس» را در خوش‌بینانه‌ترین حالت باید پوسته‌ای از فیلم‌های کیمیایی بزرگ دانست که همچون چند کار اخیر مسعود کیمیایی قهرمان‌هایی نجسب و غیرقابل باور دارد؛ با این تفاوت که کیمیایی پسر، ترجیح داده در نخستین اثر سینمایی خود برخلاف رویه همیشگی فیلم‌های پدرش با پایانی خوش، قصه خود را به اتمام برساند.

ادای ضعیف از کیمیایی!



در خونگه میکائیل دیانی: در سینما همیشه آدم‌هایی هستند که تقلید دارند، بعضاً تقلید را خوب انجام می‌دهند و عمدتاً ضعیف! «در خونگه» از آن تقلیدهای به غایت ضعیف از کیمیایی است؛ هرچند کارگردانش ابتدای فیلم نوشته باشد، تقدیم به مسعود کیمیایی؛ نیما نادری فکر کرده اگر یک‌سری دیالوگ‌های هم‌وزن و مقطع و پشت سرهم را بچیند و سیاوش اسعدی آن را از زبان امین حیایی تکراری با سرعت بیرون بکشد، و در دستانتش چاقو باشد و چشمانش را خون گرفته باشد، می‌شود قیصر، در حالی که فیلم از ضعیف‌ترین کارهای مسعود کیمیایی هم ضعیف‌تر است. موضوع فیلم فرار از سال‌های جنگ است و همه خانواده لطمه‌دیده از دوران دفاع‌های مسعود هستند و نسبت به آن قویاً دارند! «ضد جنگ بودن» در صحنه آرایبی و دیالوگ بازیگران مشهود است و کارگردان با تصاویری سرد و بی‌روح و ریتم خسته‌کننده تلاش کرده این مفهوم را بیشتر منتقل کند. جمع‌بندی مخاطب درباره بدبختی خانواده در سانس‌های مختلف در نمایی شکل می‌گیرد که دوربین با بالا به کوچه فرود می‌آید و در این صحنه شما تنها ریمه پرچم جمهوری اسلامی و چراغانی‌ای را می‌بینید که انگار ایام ۲۲ بهمن است. نسبت «در خونگه» با دفاع‌مقدس را می‌توان همان نسبت «یک خانواده محترم» با دفاع‌مقدس دانست با این تفاوت که موضع‌گیری‌اش به جنگ ۸ ساله مثل مسعود بخشی در آن فیلم تا آن حد گل‌درشت نیست و بیشتر از نشانه‌گذاری‌ها

نگاهی به فیلم‌های روزهای اول و دوم سی‌وهفتمین جشنواره فیلم فجر

پهلوان تختی، منجی روزهای نخست جشنواره



ما کجای این فیلم‌ها هستیم؟

مردم در دنیای تختی

جهان پهلوان می‌خوانند، چرا که نیاز شدیدی به روحیه «تختی» دارند. از منظری که ما می‌بینیم شاید «تختی» اصلاً روایت مردم است. نسبت ربط «مردم» به قصه «بنفشه آفریقای» انگار مثل جزیره‌ای است با ابعاد یک متر در یک متر، در دل اقیانوس هزار در هزار کیلومتر! مردم در «تیغ و ترمه» یا نیستند یا «خیانتکار» اند. «در خونگه» اما مردم را نشان می‌دهد. آدم‌های معمولی را! اما نه آنطور که واقعیت دارد، آنچنان که نویسنده و کارگردان دوست دارند، اغراق شده، تحریف شده و ناجوانمردانه! خانواده را هم نشان می‌دهد، یک خانواده که می‌توانست معمولی باشد، اما «در خونگه» آن را طور دیگری نشان داده. اغراق شده، تحریف شده و ناجوانمردانه!

ملت باشد که پر از مردم است. مردم معمولی که همدیگر را دست می‌اندازند، به هم کمک می‌کنند، دنبال قهرمان هستند، قهرمان‌شان را دوست دارند، او را رها نمی‌کنند، به خاطرش از روی سسکوها، وسط تشک کشتی می‌آیند و می‌خواهند به خاطر خستگی تختی بازی بعدازظهرش را لغو کنند، از قهرمان‌شان انتظار کمک دارند، در وقتش (زلزله بوئین زهر) به قهرمان‌شان کمک می‌کنند، مقطعی از یادشان می‌رود که قهرمان داشتند، دوباره وقتی مرگ سراغ تختی می‌آید، سراسیمه را می‌گیرند و یکی از بزرگ‌ترین تشییع‌های پیش از انقلاب برای تختی اتفاق می‌افتد. مردمی که بعد که با خبر خودکشی‌اش مواجه می‌شوند، نمی‌پذیرند و مردمی که این همه سال تختی را با پیشوند

از خانواده نیز خبری نیست. آدم‌هایی در فیلم هستند که قاعده جامعه نیستند و برای درست شدن داستان تپساز شده‌اند- اینجا یادآوری کنم که گفتن این حرف‌ها به منزله اشاره به نقطه قوت یا نقطه ضعف فیلم‌ها نیست و صرفاً تأکید بر ویژگی فیلم‌هاست. - در «سال دوم دانشکده من» کمی وضعیت بهتر است. ماجرای فیلم، چالش‌های دوستی ۲ دختر جوان است که هر کدام در مسیر رسیدن به آنچه در فیلم به «عشق» تعبیر می‌شود - البته بشدت نازل و سطحی است- با اتفاقاتی مواجهند. این ۲ دختر می‌توانند خیلی شبیه به خیلی از دخترهای امروزی باشند اما بشدت ناقص شخصیت‌پردازی شده‌اند. تختی شاید موفق‌ترین فیلم روز اول جشنواره در نمایش‌های پردیس

نیم قرن فاصله برای شناخت نسل جدید



سال دوم دانشکده من محسن شه‌میرزادی: خیانت سوز «سال دوم دانشکده من» است؛ سوزهای که هیچ سالی سینمای اجتماعی را رها نمی‌کند و در عمده کارها با دستمالی و پرداخت سطحی، کارکردی جز پریشان‌خاطری مخاطب و رها کردنش در فضای شک و تردید نیست به واقعیت زندگی نداشته است، روایتی تپیکال از دخترانی که از بستری ۲ خانواده متفاوت ثروتمند و فقیر برخاسته‌اند و هر کدام مشکلات خاص خودشان را دارند. با این تفاوت که دختر ثروتمند از بحران روانی ناشی از «کلت کردن با دوستش علی» رنج می‌برد و همین رنج او باعث اتفاقاتی می‌شود که دوستش در آستانه خیانت به او قرار بگیرد. نمی‌توان منکر شد که در «سال دوم دانشکده من» همه منفعل هستند، اتهام سمت همه هست و هیچکس مقصر نیست؛ از مادر در خانواده فقیر که دامادش را فقط برای اداره مغازه زبرتی می‌خواهد و همچنین خانواده ثروتمند که با پریشانی عجیب و غریب و شخصیت‌های کم‌عمق و متناقض‌اش باعث شده تا هیچ‌وقت نتوانیم با کاراکترهای‌شان هم‌زاد پنداری کنیم. نمی‌توان منکر شد که این فیلم هیچ چیزی برای خانواده باقی نگذاشته، خبری از کش‌گری نیست، دین در اینجا تخدیری است؛ راهی برای فکر نکردن و آرام کردن خود؛ مادری که دخترها را کنار زده و می‌گوید می‌خواهد شفای دخترش را با دعا عیب و روضه می‌گیرد و دعای توسل می‌خواند. در واقع هیچ اتفاق خاصی نمی‌افتد، نه تا پایان بازم فیلم که تا این میان اما صدرعاملی ۲ چیز را بخوبی درک و روایت کرده است؛

تختست همزیستی مسالمت‌آمیز تناقض‌ها در عصر جدید؛ اینکه تناقض برای انسان چالشی به‌وجود نمی‌آورد، تناقض‌هایی که در کاراکتر علی هم بخوبی به چشم می‌آید. کسی که می‌تواند با همه «جاست فرند» باشد و معتقد است وقتی مشکل پیش می‌آید که به‌قول خودش طرفین می‌خواهند «فابریک» باشند برای او دوستی با هر دختری هم تناقض نیست در حالی که تلاش می‌کند برای عمیق کردن آن دوستی ندارد. دوم بازنامه‌ی درست از مفهوم «خیانت» است که در عمده فیلم‌های اجتماعی ایرانی مفهومی مطلق محسوب می‌شود. همسر یا از اول خائن بوده، یا با یک چشمک و ناز و عشو دختری از راه به در می‌شود، حال آنکه واقعیت چیز دیگری است، واقعیت به اندازه سال دوم دانشکده من، نسبی و طولانی‌مدت است. به اندازه‌ای که فیلم آن را طولش داد. آدم‌هایی که قبل از هر چیزی آدم‌اند و برای اشتباه دوست‌داشتنی‌شان عذاب وجدان ندارند. گاهی پشیمان می‌شوند و گاهی خود را به فراموشی و نهمیدن می‌زنند. خیانت یک فرآیند است، نه اتفاق. در کنار آن می‌توان صدرعاملی را برای دور شدن از رئالیسم سیاه تحسین کرد.

سوء تفاهم بر طرف شد!



تیغ و ترمه صادق فرامرزی: ۱- سنت ناپسند شکسته شدن حرمت قدیمی‌ترهای سینمای ایران در طول جشنواره فیلم فجر تبدیل به سنتی ثابت شده است، حرمت امامزاده‌هایی که نه از سمت زائران بلکه از سمت خود متولیان می‌شود. نگاهی کوتاه به تمام جشنواره‌های برگزار شده در دهه ۹۰ بخوبی حاکی از سلسله فیلم‌های ضعیف کارگردانان پیشکسوتی است که حتی لایه‌های سیم‌رغ‌ها و تمجیدهای ساختگی هم توانایی حفظ حرمت خود را نداشته‌اند. در این میان «کیومرث پوراحمد» را می‌توان به عنوان نماد کامل کارگردان‌های شکست‌خورده‌ای دانست که هر بار با فیلمی جدید به میان مخاطبان می‌آیند اما از جانب مخاطبان، منتقدان و گیشه «نه» بلندی می‌شوند و سال بعد با فیلمی دیگر و به امید شنیدن «نه» بلندتر یا به جشنواره فیلم فجر می‌گذارند! «تیغ و ترمه» را بر مبنای همین مولفه می‌توان نمونه‌ای کامل از پایان کار یک کارگردان شکست‌سیاست‌گذاران جشنواره در رودریاستی‌های‌شان در پذیرش این فیلم‌ها برای حفظ حرمت کارگردانان پیشکسوت دانست. ۲- «تیغ و ترمه» که براساس اقتباسی از زمان «کی» از این چرخ فلک پیاده می‌شود» نوشته گلرنگ رنجبر ساخته شده است فاقد ابتدایی‌ترین اسکلت ساختارمنافی برای شکل دادن به فضای روایی خود است؛ آغازی معمولی بر مبنای روابط ترمه و امیر که با شکلی عجیب تا جایی پیش می‌رود که ختم به یک اقدام ماجراجویانه می‌شود و درست از لحظه‌ای که می‌خواهد شکل بگیرد به چند ماه قبل و بازخوانی یک مثلث عشقی در بیش از ۲۰ قبل پرتاب می‌شود اما به ناگاه در میان آن مناسبات تبدیل به یک روایت

جدالگه می‌شود که در آن دیگر ترمه به جای عامل پیش‌رونده داستان تبدیل به یک تماشاگر با سولاتی عجیب می‌شود که بستر علت و معلولی در شکل گرفتن آن سولات وجود ندارد. بعد از همه اینها، فیلم درست در جایی که هیچ نسبتی با هیچ‌کدام از اتفاقات قبلی و شخصیت‌های تعریف شده ندارد به پایان می‌رسد و واقعا تمام می‌شود تا مهم‌ترین شوکی که فیلم به مخاطب خود می‌دهد بی‌پایانی انتهای فیلم باشد! ۳- «تیغ و ترمه» را می‌توان نمونه‌ای از یک فیلم بد دانست و آن را به عنوان متدی درباره اینکه «یک فیلم چگونه نباید باشد؟» نیز تدریس کرد؛ ابر بودن یک ایده داستانی که با اقتباس ناقص نیز ضربه خورد، سردرگمی در نحوه چیش و وقایع، مصنوعی بودن مناسبات انسانی شخصیت‌ها با یکدیگر و از همه اینها مهم‌تر تناقض داشتن ارکان موجود در داستان که باعث شده لحظات مختلف فیلم یکدیگر را نقض کنند. مجموعه این عوامل باعث می‌شود «تیغ و ترمه» سوء تفاهمی از همه اما و اگرهایی باشد که شکست‌های پیشین را تنها یک اتفاق می‌دانستند، «تیغ و ترمه» اثبات یک پایان برای کارگردانی بود که با هر تلاش مجدد در عمق بیشتری از باتلاق فرو می‌رود.